

فردريك هايك، فيلسوف و اقتصاددان معاصر اتريشي، دو تلقي از عقلانيت را از يكدیگر تفكيك مي كند:

1. عقلانيت معطوف به سازندگي كه مبتني بر طرح و برنامه قبلي و در صدد پي افكندن سيستمي نو در قلمرو فرهنگ، اقتصاد و سياست است؛

2. عقلانيت تكامي كه فرايندي تكامي، تدريجي و خطي در عرصه فرهنگ و مسائل انساني است.

هايك خود طرفدار تلقي دوم است و مي پندارد انسان ها هيچ تمدني را از قبل برنامه ريزي نكرده اند و نهادها و سازمان هاي ايجاد شده حاصل تلاش عمدي و آگاهانه انسان نيست.

با توجه به تفكيك فوق، در ادامه به بررسي سه رويکرد عقلانيت معطوف به سازندگي كه درباره تعامل ميان فرهنگ ها و نحوه برخورد آنها نظريه پردازي كرده اند، مي پردازيم.

1. گفتمان موج سومي؛ رويكردي صنعتي اقتصادي: الوين تافلر و همسرش هايدي تافلر با نوشتن كتاب هايي همچون شوك آينده، جابه جايي قدرت، موج سوم و به سوي تمدن جديد، حدود بيست سال پيش طرحي از مدل هاي ارتباطي ميان تمدن هاي گذشته و حال در افكندند كه همچنان داراي نفوذ است. موج سوم حامل تفسير ي از جريانات تاريخي تمدن ها از گذر روابط اقتصادي، فرهنگي و خصلت ابزارهاي توليدي و صنعتي است. در اين ديده گاه، نوعي چالش ميان سه تمدن «موج اول» كه حاصل انقلاب كشاورزي و «موج دوم» كه حاصل تمدن صنعتي و «موج سوم» كه حاصل انقلاب اطلاعات و ارتباطات و توسعه علم انفورماتيک است، در پيش روي بشريت جديد است. تحقق نخستين موج تحول، يعني انقلاب كشاورزي، هزاران سال طول كشيد؛ در حالي كه ظهور تمدن صنعتي سيصد سال به طول انجاميد. اما حركت موج سوم روندي پرشتاب تر دارد.

در نظام موج سومي، ايده «بزرگ تر بهتر است» كنار گذاشته مي شود و مدل «از نو مهندسي كردن» به جاي آن مي نشيند. از ديگر ويژگي هاي موج سوم، انسجام سيستم ها و زيرساخت هاست؛ زيرا گذرگاه هاي الكترونيكي، زيرساخت اصلي اقتصاد موج سوم را تشكيل مي دهد. از سوي ديگر، چون فرايندهاي اقتصادي تحت تأثير موج سوم متحول مي شود، دولت ها ناگزيرند پذيراي مداخله هاي فزاينده اقتصادي و فرهنگي يكدیگر شوند و در اين مسابقه پرقابليت جهاني، كشورهاي به پيروي خواهند رسيد كه دگرگوني موج سومي خود را با كمترين مقدار جابه جايي و ناآرامي داخلي به پايان رسانند.

نتيجه موج سوم در رويارويي تمدن ها، نوعي اروپا محوري و اعمال سلطه نسبت به فرهنگ هاي غير اروپايي است. آينده نگري تافلرها نوعي تقدير و آينده محتوم را براي كشورهاي جهان سوم كه گرفتار خصايص صنعت موج دومند، پيش بيني مي كند. اين نظريه، درون مايه روند جهاني شدن است كه در آن عينيت فرهنگ هاي پيراموني نادیده گرفته شده و چنگدگاني آنها به فراموشي سپرده مي شود.

2. نظريه رويارويي تمدن ها: نظريه برخورد تمدن ها از سوي ساموئل هانتينگتون در 1992 اظهار گرديد. به نظر وي هر تمدني سرشتي ماهوي دارد كه ناشي از جبري تاريخي است. منظور از تمدن، گسترده ترين سطح هويت فرهنگي است و همين هويت هاي متفاوت، تمدن ها را از يكدیگر متمايز مي سازد. تمدن ها با يكدیگر آميزش و تماس دارند و از طريق تمدن هاي فرعي تر مي توانند با هم رابطه نزديكي داشته باشند. به اعتقاد

هانتینگتون هویت تمدنی به طور روزافزونی در آینده اهمیت خواهد یافت و جهان تا اندازه زیادی بر اثر کنش و واکنش بین هشت تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت که عبارتند از: تمدن غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاوی، ارتدوکسی و تمدن امریکایی لاتین و احتمالاً تمدن آفریقایی. این تمدن‌ها در پنج نقطه با یکدیگر برخورد می‌کنند: 1. مجرای وجود اختلافات میان تمدن‌ها، مثل زبان، فرهنگ، سنت و مذهب؛ 2. روند کوچک‌تر شدن جهان؛ 3. فرایند نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی؛ 4. نقش دوگانه غرب؛ 5. مشکلات ناشی از نادیده گرفتن تفاوت‌های فرهنگی. بدین ترتیب، خطوط گسل میان تمدن‌ها به عنوان نقاط بروز بحران و خونریزی، جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد می‌شود.

به زعم هانتینگتون، کانون درگیری در آینده، بین غرب و چند کشور اسلامی. کنفوسیوسی خواهد بود. تمدن پایا و قوی در دهه‌های آینده از آن تمدن غرب است. البته هیچ تمدن جهانگیر و جهان‌شمولی وجود نخواهد داشت. حتی امریکا نیز به تنهایی منافع استراتژیک مشخصی ندارد و ناگزیر خواهد بود منافع خود را بر مبنای رابطه تمدن غرب با دیگر تمدن‌ها تعریف کند.

منتقدان هانتینگتون تحلیل‌های او را نوعی خودبرتر بینی اروپایی دانسته‌اند و معتقدند که او تمدنی‌اندیشی را به خدمت می‌گیرد تا راهبردهای استراتژیک را برای سیاست خارجی کشورهای غربی تدوین کند.

3. فرجام تاریخ و لیبرال دموکراسی: نظریه سوم، تئوری پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما است که آرا و نظراتش در کتاب پایان تاریخ و واپسین انسان در سال 1992 منتشر شد. فوکویاما چارچوب نظامی را تحلیل می‌کند که در آن لیبرال دموکراسی بر رقبای خود، یعنی فاشیسم و کمونیسم فائق می‌آید. شکل نهایی حکومت در جوامع بشری، حکومت لیبرال دموکراسی است. در ربع آخر قرن بیستم، جهان شاهد آشکار شدن ضعف‌های بزرگ در گونه دیکتاتوری‌های ظاهراً قدرتمند جهان بود و حکومت‌های دیکتاتوری نیرومندی در چند دهه اخیر مضمحل شد. هر چند در همه موارد به جای این حکومت‌ها حکومت دموکراسی‌های لیبرال ننشسته، ولی دموکراسی لیبرال آرزوی سیاسی منسجمی است که الهام‌بخش مناطق و فرهنگ‌های مختلف جهان می‌باشد.

سه نظریه کلان تمدنی‌اندیشی که در بالا ذکر شد، همگی خصلتی واگرایانه و یکسان‌انگارانه دارند و فرهنگ‌ها و سنت‌های پیرامونی را نادیده می‌گیرند. این نظریه‌ها با استفاده از پارادایم‌های برخورد و ستیز، موج سومی، لیبرال دموکراسی و استفاده از مفاهیم خطوط گسل و بنیادگرایی اسلامی و... مجاری گفت‌وگو را میان اندیشمندان سد می‌کنند و به جای همگرایی در سطوح علم و معرفت، به جنگ و خشونت می‌انجامند.